

شکست دند ازقار، نیشه استنداد رأی سلطان.

تیکی

صالح پرگاری



مقدمه

سلطان محمود غزنوی در مدت ۳۳ سال (۴۲۱-۳۸۸ھ) حکومت، غزنویان را به اوج قدرت رساند. وی با ایجاد ارتشی قوی، حکومتی ماهیتاً نظامی پدید آورد. فعالیت‌های نظامی سلطان محمود را به طور کلی می‌توان در سه جبهه خلاصه کرد: ۱. جبهه جنگ در هندوستان، ۲. جبهه جنگ با حکومت‌های محلی خراسان، ۳. جبهه جنگ در نواحی ایران مرکزی. سلطان با کسب پیروزی در این جبهه‌ها، قلمرو وسیعی را از اصفهان در غرب و خوارزم در شمال و سومنات در جنوب شرقی و سیستان در جنوب، تحت انقیاد خویش درآورد.

عوامل شکست در بنیان امپراتوری سلطان محمود امپراتوری غزنویان با وجود گسترش و اقتداری که در عصر سلطان کسب کرد، از برخی عوامل ساختاری آسیب دیده بود. حکومت غزنویان، توسط غلامان ترکی بنیان نهاده شده بود که بعد از طی مراحلی، به درجات بالای نظامی در دستگاه سامانیان نائل شده و به

حکومت رسیده بودند. میان ایشان و مردم موافقت و پیوندی وجود نداشت. بنابراین غزنویان پایگاه اجتماعی و مردمی نداشتند و با ایجاد حکومت ماهیتاً نظامی واستبدادی، و ممانعت از ورود مردم در مسائل سیاسی و اجتماعی^(۱) جدایی بین قشر حاکم و رعایا را عمیق تر کردند.

سلطان محمود نسبت به نفوذ اعیان و ثروتمندان در میان مردم نیز بی اعتنا بود و به قدرت آنها وقوعی نمی‌نماید. او با اینکه هرساله ثروت بسیاری از هندوستان با خود می‌آورد، به علت این که خسیس بود، به ثروت ثروتمندان چشم داشت و به بهانه‌های مختلف اشرف را مورد مؤآخذه قرار می‌داد و اموالشان را به زور از آنان می‌ستاند. بدین گونه، اشرف محلی نیز دل خوشی از حکومت غزنویان نداشتند.

سلطان محمود نخست در سال ۴۰۵ هجری، مسعود را به سبب بنیه جسمانی و دلاوری‌هایش در جنگ به عنوان ولی‌عهد خود معرفی کرد^(۲)، لیکن از حدود سال ۴۱۵ نسبت به وی بدین شد و سرانجام او را از جانشینی خود کنار گذاشت و محمد فرزند دیگرش را به جای وی نشاند. از آنجا که مسعود از نظر نظامی نسبت به محمد برتری داشت، بسیاری از رجال سیاسی و حتی شخص سلطان براین عقیده بودند که بعد از مرگ سلطان در نزاعی که میان مسعود و محمد درخواهد گرفت، مسعود به حکومت خواهد رسید.^(۳) بدین صورت،

۱. ر. ک. ابوالفضل بیهقی: تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی و فیاض، چاپ سوم، انتشارات خواجه، ۱۳۶۲، ص ۵۵۱.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. منهاج سراج جوزجانی: طبقات ناصری، تصحیح عبدالحسین حبیبی، چاپ اول، تهران، →

در میان رجال حکومتی دو جناح سیاسی (بدریان و پسریان یا محمودیان و مسعودیان)^(۱) پدید آمد. اختلاف میان این دو جناح آتش زیر خاکستری شد که بلا فاصله بعد از مرگ وی شعله برکشید.

ظهور اختلافات درونی

مسعود به هنگام مرگ محمود در دورترین نقطهٔ غربی قلمرو غزنویان، در اصفهان به سر می‌برد. او بعد از گشودن اصفهان، مشغول تدارک لشکرکشی به همدان بود که از طرف عمه‌اش حرّه ختلی نامه‌ای به دستش رسید. او در آن نامه مسعود را از مرگ پدر مطلع، و او را به غزنپن دعوت کرده بود.^(۲) مسعود به آرامی و با تائی به سوی خراسان حرکت کرد.

امراًی نظامی و رجال سیاسی، از وقتی که خبر حرکت مسعود را شنیدند، برای تأمل درباب موضع‌گیری به نفع هریک از این دو شاهزاده، فرصت کافی در اختیار داشتند. از آنجاکه اکثر سپاهیان از مسعود حمایت می‌کردند، رجال سیاسی و نظامی با فراست دریافت‌های بودند که در تناب میان این دو شاهزاده، محمد، بدون یاور خواهد ماند و مسعود سرانجام بر وی غلبه خواهد کرد. به همین علت، دسته‌های مختلفی از سپاهیان، همراه با برخی از رجال، بتدریج

← دنیا کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۳۳؛ همچنین ابوالفضل بیهقی: پیشین، ص ۱۱۵.

۱. ابوالفضل بیهقی: پیشین، ص ۵۵

۲. بیهقی مطالب این نامه را در اول کتاب خویش نقل کرده است.

غزنین را ترک کردند و به سوی مسعود شتافتند.^(۱) حتی خلیفه نیز بخوبی موقعیت برتر مسعود را دریافته بود و هنگامی که مسعود در نیشابور به سر می‌برد توسط رسول خویش برای وی منشور حکومت تمام بلاد و مفتوحه از طرف سلطان محمود را ارسال کرد.^(۲)

محمد در مدت کوتاه حکومت خود به وضع اجتماعی مردم رسیدگی کرد. او از خراج مناطقی که رو به ویرانی گذاشته بود، چشم پوشید «و رعایا را تألف کرد... و کارهای ولایت بگشاد، و عیش بر مردمان خوش گشت، و نرخ‌ها ارزان شد، و لشکری و بازاری به یکبار مسرور گشتند و چون خبر توانگری و فراخی غزنین به شهرها رسید، بازرگانان از جاهای دور دست روی به غزنین نهادند... و نرخ‌ها فرود آمد و ارزان گشت.»^(۳) اما در نظام ماهیتاً نظامی، غلبه باکسی بود که دارای نیروی نظامی برتر باشد. امیر محمد که گذشت زمان را به نفع خود نمی‌دید، برای رویارویی با مسعود، با آن دسته از امرا و نظامیانی که هنوز در غزنین بودند، به سوی وی شتافت. اما آن دسته از امرا و نظامیانی که در ددل، طرفدار مسعود بودند، در میان راه، امیر محمد را بگرفتند و در تکین آباد (قندھار امروزی) در قلعه‌ای به نام کوهتین محبوس کردند و به سوی مسعود شتافتند.^(۴) بدین طریق، زمانی که مسعود هنوز در هرات بود، عملًاً حکومت را در اختیار گرفت.

با یک چنین استقبالی از مسعود، انتظار می‌رفت که او کینه‌های

۱. عبدالحق گردیزی: *تاریخ گردیزی (زین الاخبار)*, تصحیح عبدالحق حبیبی، چاپ اول،

تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۴۲۳. ۲. همان، ص ۴۲۱.

۳. همان، صص ۴۲۰ و ۴۲۱. ۴. منهاج سراج جوزجانی: پیشین، ص، ۲۳۱.

گذشته خویش را نسبت به بعضی از افراد فراموش کند و رفتار گذشته کسانی را که تغییر موضع دادند و به فرصت بیشتری احتیاج داشتند تا وفاداری خویش را به اثبات برسانند، نادیده بگیرد. اما مسعود که در موضع قدرت قرار گرفته بود، اگرچه در امور نظامی فردی قوی و متبحر بود، برای مملکت داری شایستگی نداشت. او از همان ابتدا نسبت به رجال حکومتی زمان پدر خویش (پدریان) بی اعتماد بود و بیشتر به اقداماتی در جهت تعمیق اختلافات داخلی و برخورد فیزیکی با جناح محمودیان پرداخت.^(۱) مسعود، محمودیان را یا تبعید می کرد و یا به قتل می رساند. البته این روش او همچنان تا پایان حکومتش ادامه یافت، به گونه ای که در طول ایام حکومت خویش تمام بنایی را که پدرش ساخته بود، از هم پاشید.

یکی از رجالی که صادقانه خدمات بزرگی به سلطان محمود کرده بود و در سنین پیری به حکومت خوارزم رسیده بود، شخصی به نام آلتونتاش بود. وی در هرات به دیدار مسعود شتافت و در آنجا خیلی زود متوجه شد که مسعود نسبت به رجالی که سالیان دراز در خدمت محمود بودند، کینه به دل دارد و در صدد انتقام جویی از آن هاست. او که عاقبت چنین امری را خطرناک می دید، برای تغییر نظر سلطان، سخنانی را به وی عرضه داشت: «و اینجا پیری چند است فرسوده خدمت سلطان محمود، اگر رأی عالی بیند ایشان رانگاه داشته آید و دشمن کام گردانیده نشود که پیرایه ملک، پیران باشند.»^(۲) اما این سخنان در مسعود اثر نکرد. آلتونتاش وقتی متوجه شد که

۱. عبدالحی گردیزی: پیشین، ص ۴۲۵. ۲. ابوالفضل بیهقی: پیشین، ص ۵۷.

مسعود همچنان به خصومت ورزیدن با «پدریان» اصرار دارد، پنهانی سوی بونصر مشکان چنین پیغام داد: «این قوم نوساخته نخواهند گذاشت که از پدریان یک تن بماند.»^(۱) و عاقبت از بیم جان در موقعیتی مناسب از مسعود رخصت طلبیده، به خوارزم عزیمت کرد.^(۲) با توجه به اینکه منطقه خوارزم، مشرف به ماوراءالنهر و قلمرو قراخانیان بود و همچنین با توجه به نزدیکی محل استقرار ترکمانان به این منطقه، می‌توان دریافت که مسعود می‌بایست با حاکم آن منطقه با احتیاط و از روی تدبیر رفتار می‌کرد، لیکن مسعود چنین نکرد، بلکه فردی را برای قتل ناگهانی وی مأمور کرد. آلتونتاش از این امر آگاه شد، ولی همچنان وفادار حکومت غزنوی باقی ماند. او می‌توانست با اعلام استقلال در خوارزم، مشکلات عدیده‌ای برای حکومت نوپای سلطان مسعود فراهم آورد، وی به چنین اقدامی مبادرت نورزید و حتی به امر مسعود به جنگ علی تکین (حاکم قراخانی در ماوراءالنهر) به دبوسیه شتافت و سرانجام در میدان جنگ و به طور مشکوک به قتل رسید. اما نوع برخورد مسعود با فرزندان آلتونتاش آنچنان دور از تدبیر بود که عاقبت منجر به جدایی خوارزم از قلمرو غزنویان شد.

رفتار کینه توزانه سلطان با دیگر «پدریان» از اهمیتی به همین اندازه برخوردار بود. علی قریب که سپاهسالاری محمد را یافته بود، به هنگامی که مسعود در هرات بسر می‌برد، بدانجا رفته و به وی پیوست. سلطان وی را که در میان ترکان و سپاهیان دارای نفوذ زیادی

بود و همچنین برادرش منکتراک حاجب را در بند کرد. در میان امرای نظامی اریارق را که از قول خواجه میمندی درباره او گفته شده «که اقلیمی ضبط توانستی کرد... و من ضامن او بودمی»^(۱) و همچنین سپهسالار آسفتگین غازی را که از نخستین کسانی بود که به مسعود پیوست و در تحکیم قدرت وی مؤثر بود و همچنین امیر یوسف بن سبکتگین - عم خویش - را به بهانه‌های واهمی^(۲) یکی پس از دیگری از پای درآورد. مسعود اموال خازن پدرش را که احمد ینالتگین نام داشت، مصادره کرد و او را به هندوستان فرستاد.

«آن غضب‌ها و مصادره و رنج و استخفاف‌ها که بر احمد ینالتگین رسیده بود، اندر دل احمد بود. چون به هندوستان رسید، سر از اطاعت بکشید و عصیان پدید کرد.»^(۳)

داستان قتل حسنک وزیر شهرت بسیار دارد. این واقعه حکایت کینه‌توزی‌های سلطان مسعود و بوسهل زوزنی است. هرچند بوسهل زوزنی از حسنک استخفاف دیده بود، ولی بی احترامی‌های حسنک نسبت به مسعود را باید علت اصلی قتل او دانست. حسنک در زمان سلطان محمود به مسعود چنین پیغام داده بود: «آنچه کنم به فرمان خداوند خود می‌کنم، اگر وقتی تخت ملک به تو رسد، حسنک را بردار باید کرد» بیهقی در ادامه می‌افزاید: «لا جرم چون سلطان پادشاه شد، این مرد بر مرکب چوبین نشست و بوسهل و غیر بوسهل درین کیستند؟»^(۴) در لحظاتی که حسنک را به پای دار می‌بردند فردی از

.۱. همان، ص ۲۳۱.

.۲. همان، ص ۲۴۷.

.۳. عبدالحی گردیزی: پیشین، ص ۴۲۵.

.۴. ابوالفضل بیهقی: پیشین، ص ۱۸۰.

طرف سلطان مسعود پیغامی برای حسنک آورد: «این آرزوی تست که خواسته بودی و گفته که «چون تو پادشاه شوی ما را بردار کن ... حسنک البته هیچ پاسخ نداد.»^(۱)

او ضایع اجتماعی و اقتصادی خراسان به علت ظلم بیش از حد کارگزاران غزنوی به و خامت گذاشته بود. عتبی درباره فضل بن احمد اسفراینی که تا سال ۴۰۱ هجری وزارت سلطان محمود را بر عهده داشت، می‌نویسد: «و مال بسیار و خزانین فراوان جمع آورد ... و از آبادانی و عمارت و رعایت رعیت و آیین داد و انصاف دور بود، تا خراسان آبادان و ولایتی معمور برداشت او خراب شد... چنانکه از هیچ روزن دود بر نمی‌خاست و از هیچ دیه کس بانگ خروس نمی‌شنید... و فریاد از اقطار ممالک برخاست و نفیر مظلومان به آسمان رسید.^(۲) حسنک وزیر نیز خود اعتراف می‌کند که شایستگی امر وزارت نداشت و این تصدی را به اکراه به او دادند. «به ستم وزارت مرا دادند و نه جای من بود.»^(۳)

در دوران سلطان مسعود ظلم و اجحاف به مردم باشدت بیشتری دنبال شد. در طی سلطنت مسعود نماینده دیوانی منطقه مهمی چون

۱. همان، ص ۱۸۷؛ نوع برخورد حسنک وزیر با جریان محاکمه‌اش حکایت از مناعت طبع او دارد. به نظر می‌رسد که عزت نفس حسنک و عدم تضرع و التماس و درخواست وی در این ماجرا موجب شده که با دیده احترام به او نگریسته شود.

۲. ابوالشرف ناصح بن طفر جرفادقانی: ترجمه تاریخ یمنی، به اهتمام جعفر شعار، چاپ اول، تهران؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ص ۳۲۸.

۳. ابوالفضل بیهقی: پیشین، ص ۱۸۵.

خراسان که قلب قلمرو غزنویان محسوب می‌شد، شخصی به نام سوری بن معتز، بود. همان طور که محمود دست اسپاینی را به شرط رسانیدن پول و هدایا به سلطان در خراسان بازگذاشت بود، مسعود نیز سوری را آزاد گذاشت تا خراسان را از ثروت تهی کند. جور و ستم سوری در خراسان موجب نارضایتی و تنفر مردم از حکومت غزنوی شد، به گونه‌ای که بزرگان نیشابور از جمله امام موفق در نزاع میان سلطان غزنوی و ترکمانان سلجوقی جانب سلجوقیان را گرفتند.

حضور روزافرون ترکمانان سلجوقی

ورود اولیه ترکمانان سلجوقی به خراسان در زمان سلطان محمود غزنوی انجام گرفت. در جنگی که میان سلطان و ترکان قراخانی روی داد، ترکان قراخانی از ترکمانان سلجوقی ساکن ماوراء النهر که سواره نظام و تیراندازان ماهری داشتند، سود جستند. سلطان محمود این ترکمانان را که در نخستین جبهه جنگ با قراخانیان قرار گرفتند بشدت سرکوب کرد و رئیس ایشان اسرائیل بن سلچوق را دستگیر کرده به هندوستان تبعید کرد.^(۱) بعد از شکست آنها حاکم قراخانی از مقابل سلطان گریخت و سلطان محمود از ادامه پیشروی در ماوراء النهر سرباز زد. به روایت بعضی از منابع، دسته‌ای از اقوام ترکمن به نزد سلطان آمدند و از سلطان تقاضا کردند اجازه دهد که آنها

۱. و.و. بارتولد: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶

- که قریب ۱۲۰۰۰ نفر بودند - به خراسان کوچ کنند.^(۱)

اما بعيد به نظر می‌رسد که ترکمانان زخم‌خورده از سلطان، چنین درخواستی از وی کرده باشند. آنچه به واقعیت نزدیکتر می‌نماید، این است که سلطان محمود به منظور پراکندن این اقوام سلحشور جنگی که وجودشان در کنار قراخانیان خطری عظیم برای حکومت غزنوی محسوب می‌شد و برای استفاده از نیروهای سواره نظام آنها در میان سپاهیان خود و همچنین بهره‌گرفتن از امکانات اقتصادی آنها که

دارای اموال و احشام بودند، به چنین اقدامی دست یازید.^(۲)

بدین گونه دیگر از جانب ترکان قراخانی مأواه النهر، تهدیدی جدی برای حکومت غزنویان وجود نداشت. اگر چه ترکمانان سلجوقی در منطقه خراسان، مذاہمت‌هایی را برای سلطان ایجاد کردند، ولی بشدت سرکوب شدند.

به روزگار سلطان مسعود، هنگامی که وی سرگرم جنگ در طبرستان بود، دسته‌های دیگری از ترکمانان سلجوقی از مأواه النهر کوچ کرده، بعد از عبور از رود جیحون، از مرودگذشته به نسا آمدند.^(۳) ورود و حضور ترکمانان جنگجوی در خراسان به مرور ایام جبهه‌ای قوی از آنان در مقابل غزنویان فراهم آورد. خراسان از شورش مکرر ترکمانان دچار آشوب شد، لیکن سلطان مسعود غزنوی برای ایجاد

۱. عبدالحق گردیزی: پیشین، ص ۴۱؛ همچنین منهاج سراج جوزجانی، پیشین، ص ۲۳۱.

۲. محمد بن محمد آفسرایی: تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایر الاخبار، به اهتمام

عثمان توران، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۱۳.

۳. ابوالفضل بیهقی: پیشین، ص ۴۷۰.

امنیت، تدبیر صحیحی نیندیشید. قاطعیتی که سلطان محمود، از خود نشان داد و خود شخصاً برای سرکوبی آنان اقدام کرد، از طرف سلطان مسعود، دیده نشد. سلطان مسعود به جای اینکه خود با سپاهیانی قوی به سوی آنان برود، سپاهیانی را به جنگ ترکمانان روانه کرد که عدم توفیق این سپاهیان، موجب جریتر شدن ترکمانان شد و روز به روز تصور اینکه غزنویان توانایی و اقتدار زمان سلطان محمود را از دست داده‌اند، قوت بیشتری پیدا می‌کرد. اقدامی که در سال ۴۳۱ هجری از طرف سلطان مسعود صورت گرفت، می‌بایستی پنج سال پیش از آن، یعنی به هنگام ورود دسته‌های دیگری از ترکمانان به خراسان، انجام می‌پذیرفت.

شکست دندانقان

استبداد رأی سلطان مسعود و تصمیمات نابخردانه‌ای که همیشه همراه با پشیمانی بود، یکی دیگر از عواملی بود که پایه‌های حکومتی وی را سست و لرزان می‌کرد. او بر اثر افراط در باده‌خواری، مردی تندخو شده بود^(۱) و بدون تأمل در عاقبت امور و بدون مشورت با رجال سیاسی و نظامی تصمیماتی می‌گرفت که به صلاح مملکت نبود. و به همین علت نیز پس از چندی پشیمان می‌شد. احمد بن عبد الصمد شیرازی وزیر می‌گوید: «بسیار فریاد کردم که به طبرستان و گرگان آمدن روا نیست خداوند فرمان نبرد... ولا یتی آرمیده چون گرگان و طبرستان مضطرب گشت و بیاد شد و مردمان بنده و مطیع

عاصی شدند. . . و این سلجوقیان را بشوراند و توان دانست که آنگاه چه تولد شود.^(۱) بیهقی می‌نویسد: «امیر از شدن به آمل سخت پشیمان شد. . . و سلطان مسعود گفت: چه فایده بود آمدن بدین نواحی».^(۲)

سپاه غزنوی در زمان سلطان محمود، هرساله منطقه جدیدی را فتح می‌کرد. اما در زمان سلطان مسعود آنچنان دچار رکود و رخوت شده بود که هیچ منطقه جدیدی را نگشود. علت این امر را باید هم در تشکیلات اداری و دیوانی جست و هم در ساختار نظامی و نیروهای تشکیل دهنده آن. تشکیلات اداری و دیوانی متتفذ و کارآمد در صورت بروز اختلالاتی در نهاد سلطنت می‌تواند نقش مؤثری ایفا کند، چنانکه در زمان سامانیان تشکیلات منسجم دیوانی موجب شد که قریب نود سال بعد از امیر احمد سامانی که معمولاً امرای کم سن و سالی به امارت می‌نشستند، از فروپاشی دولت سامانی جلوگیری شود. ولی در حکومت ماهیتاً نظامی غزنویان نقشی اندک و محدود بر عهده این تشکیلات گذاشته شده بود و در شرایط بحرانی روزگار سلطان مسعود عملانمی توانست مانع از بروز بحران در امر حکومت غزنویان شود.

ساختار نظامی حکومت غزنویان متشکل از گروههای مختلف ترک، خراسانی، هندی، دیلمی، کرد، غوری، عرب، تاجیک و افغان بود. این چنین ساختاری در زمان سلطان مقتدری چون محمود موجب تقویت قوای نظامی می‌شد، ولی در زمان مسعود اختلاف

ایشان یکی از اسیاب ضعف و نارضایتی نیروهای نظامی مسعود شد. به عنوان مثال در جریان جنگ دندانقان «یکسوارگان امروز هیچ کار نکردند و هندوان هیچ کار نمی‌کنند و نیز دیگر لشکر را بددل می‌کنند و غلامان سرایی باید که جهد کنند که ایشان قلب‌اند، امروز هیچ کار نکردند . . . [در روز بعد] کرد و عرب را کس نمی‌دید.»^(۱) در حقیقت این نوع ترکیب سپاهیان در زمان سلطان بی‌تدبیری چون مسعود، موجب خودسری و بی‌انضباطی نظامیان شده بود. افزون براین، نحوه عملکرد سلطان مسعود بویژه با بعضی از سران بانفوذ سپاه نظیر امیر یوسف بن سبکتگین، علی قریب، اریاق و آسغتگین که پیش از این از آنها یاد شد، به گونه‌ای سپاهیان را از سلطان مسعود متنفر کرده بود که «به یک دفعت سیصد و هفتاد غلام با علامت‌های شیر بگشتند و به ترکمانان پیوستند»^(۲)

استبداد رأی سلطان حتی در تعیین زمان جنگ دندانقان نیز رخ نمود. در سال ۴۳۱ هجری که جنگ دندانقان رخ داد، خشکسالی عجیبی روی داد. به طوریکه «مردم همه غمی و ستوه ماندند»^(۳) سلطان که تا پیش از این خود شخصاً برای سرکوبی ترکمانان اقدام نکرده بود، در همین سال برای دفع قطعی آنها، به سوی دندانقان در نزدیکی شهر مرو پیش روی کرد. بسیاری از رجال حکومتی با این تصمیم سلطان موافق نبودند و بارها به وی گفتند و پیغام فرستادند که در چنین وضعیتی، کشاندن سپاهیان به مرو به صلاح نیست، «چندان

۱. همان، ص ۶۲۳.

۲. همانجا.

۳. همان، ص ۶۱۲.

که بگفتند این پادشاه را سود نداشت.»^(۱) عاقبت در پاسخ چنین گفت: «دیگر بار کس سوی من در این باب پیغام نیارد که گردن زدن فرمایم»^(۲). بدین گونه وقتی در دندانقان میان او و سلجوقیان مصاف افتاد، منهزم گشت. البته این سلطان مستبد که «حربه زهرآگین داشت و هر کس را زد نه اسب ماند و نه مرد»^(۳) پس از جنگ نیز تحلیل درستی از شکست خود نداشت. راوندی که نویسنده اوآخر دوره سلجوقی است و در نقل واقعه داندانقان بی طرف می نماید درباره بنیه جسمانی سلطان و نظر او درباره شکست داندانقان چنین می نویسد: «چون سلطان مسعود به هزیمت می رفت ترکمانی چند بر اثر او می راند. مسعود از پیل بر اسب نشست و حمله برد و گرز بر سر سواری زد و او را و اسپش را بر جای خرد بشکست، هر فوج لشکر که بدانجا می رسید و آن زخم می دید از آنجانمی گذشت ... شخصی در آن حال مسعود را گفت ای خداوند کسی را که این زخم بود هزیمت رود؟ مسعود گفت زخم اینست اما اقبال نیست». ^(۴) البته چنان که محور اصلی این مقاله بدان اشاره دارد علت اصلی شکست سلطان مسعود را در جنگ داندانقان باید در اخلاق فردی او جست و جو کرد. کینه جویی او از رجال حکومتی عصر پدرش که با تجربه خویش می توانستند قوام ارکان حکومتی را به طور استوار محفوظ نگاه دارند

۱. همان، ص ۶۱۷.

۲. همان، ص ۶۲۴.

۳. محمدبن علی بن سلیمان بن راوندی : راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۰۱.

و بی اعتمایی به رأی و نظر آنان که از سر دلسوزی اظهار می شد، سرانجام اسباب زوال امپراتوری غزنوی را فراهم آورد. آلتونتاش پیر و تجربه آموخته چه خوب در آغاز حکومت مسعود، وقتی این شیوه ناصواب او را مشاهده کرد، گفت: «این کار راست نهاده را تباہ خواهند کرد.»^(۱)